

آوای شاپرک‌ها

خاطراتی بدون حسرت ...

آن قدر سن و سال از او گذشته بود که دیگر خیلی از ملاحظات معمول آدم‌ها را نداشته باشد، بخصوص ملاحظات ما ایرانیان را. حتی حسرت‌های گذشته را هم به راحتی بر زبان می‌آورد. واقعاً از تمام وجود سخن می‌گفت و انگار قرار بود کسی فرصت جبران آن حسرت‌ها را برایش فراهم کند. همانند بسیاری از ما که دوست داریم این مجال را کسی به ما بدهد تا خیلی چیزها آن نشود که شده!

می‌گفت: «همیشه دیر جنبیده‌ام، دیر! و تا خواسته‌ام تصمیمی را سر وقت بگیرم از زمانش گذشته بود. چه آن زمان که باید انتخاب می‌کردم اما در بیانش تعلل کردم و تا چشم گشودم دیدم تمام سهم من از خواستن‌ها و دوست داشتن‌ها نصیب دیگری شده، و چه آن هنگام که دلم می‌خواست حسم را به نزدیکان و فرزندانم منتقل کنم و باز هم تعلل کردم. آدم گاهی تصور می‌کند برای همیشه فرصت دارد تا آنچه را در دل دارد بر زبان بیاورد، یا اصلاً چه نیازی به گفتن هست وقتی واقعاً دوست‌شان دارم... حتماً خودشان می‌دانند و از نگاه و رفتار من فهمیده‌اند. مثل این است که باید شرایطی ناگوار برای ما پیش بیاید تا با حسرت به نکرده‌هایمان نگاه کنیم، حسرتی بدون جبران که مثل داغ بر دل می‌ماند.

من همیشه دیر کرده‌ام، دیر! آن هنگام که باید جلوی رفتنش را می‌گرفتم، تعلل کردم و آن هنگام که باید از دوست داشتنش می‌گفتم زبان در کام کشیدم. شاید تجربه این سالیان به من آموخته است که ناخواسته و با همین نکردن‌ها و نگفتن‌ها، زخمی بر دل خود و عزیزترین کسان خود گذاشته‌ام.

اینجاست که «ای کاش»ها به سراغ آدم می‌آید و هر روز مرور می‌کنی که ای کاش می‌دانستم قرار است سالها تو را نبینم یا این دقایق، آخرین لحظات برای فرصت گفتن بوده است... و من نگفتم!»

کمی مکث کرد. حالا دیگر می‌دانستم که انتظاری ندارد تا چیزی درست شود یا کسی برایش درست کند. او با «ای کاش»هایش کنار آمده و زندگی می‌کند، مثل سرزنش دائمی و هر روزه. پیش خود لحظه‌ای فکر کردم که او همانند آینه‌ای روبروی من نشسته است. چرا من، چهره خود را در او نبینم وقتی که تصویری مثل او دارم. تصور این که فرصت دارم تا دلخوری‌ها، نگرانی‌ها و حتی عشق را در زمان دیگری بیان کنم. باید قبول کنیم که «رفتار» آدمی نمایانگر درون و احساس آدمی است اما به هیچ وجه جای کلام را نمی‌گیرد. از کلام، وقتی حرف دلت را می‌زنی همان برداشت می‌شود که می‌گویی، اما رفتار با هزار تعبیر و تفسیر، جایگاه خود را دارد.

اکنون او در خیال خود سکوت کرده بود و من با تماشای او، انگار حسرت‌ها و ترس‌هایم از آینده‌ای نزدیک، بیشتر از او شده بود. آینده‌ای که بی‌تردید به سراغ همه خواهد آمد!

داستان امروز ما، که خاطره بالا را به همین دلیل با شادانی‌ها مطرح کردم، قصه‌ای روان دارد و مخاطب را با خود همراه می‌کند. خواندن کتاب شاید برای بسیاری نتیجه‌ای چون نشستن روبروی آینه و فکر کردن به حسرت‌های دیگران داشته باشد. نتیجه‌ای که اگر برای ما عبرت‌آموز باشد شاید کمتر به حسرت‌های گذشته در سنین بالاتر برسیم.

امیدوارم مورد پسند رمان‌خوان‌های حرفه‌ای قرار گیرد. خاطراتان فارغ از حسرت گذشته!

بهمن رحیمی

دی ماه ۱۳۹۵ — تهران